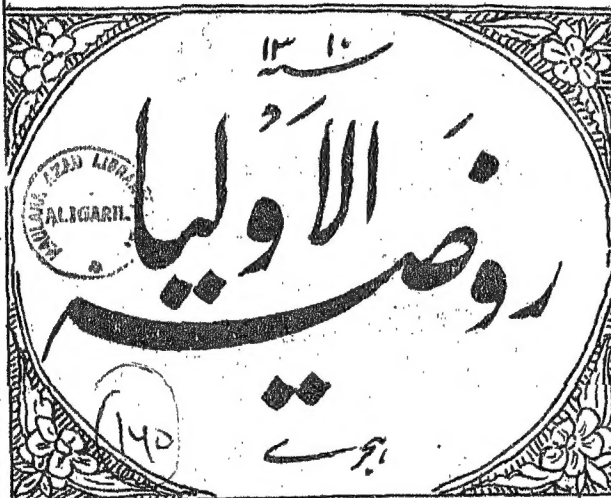


وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

من تالیف لطیف عالم و فاضل خوش اعتقاد مولوی میر غلام علی
آزاد حسینی چشتی بگرامی مرحوم و معسور



مفصل حالات اولیاء اللہ واقع خلد آباد عرف روضہ شریف
من مصنفات مجددہ مجتہدہ بیاد رنگ آبادہ

مطبعہ انجمن اہل حق کتب خانہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1842

۹۲۲۶۹۶
۲۲۹۱

۱۸۲۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۹۵
۱۰۹۵

تَحْدُثُ لِي يَأْمَنُ فَقَدْ سَتَّ ذَاتَهُ عَنْ شَوَائِبِ الْإِمْكَانِ وَتَجَلَّتْ صِفَاتُهُ فَمَرَّ إِلَيْكَ كَوْنُ
وَصِيْلَةٍ وَسَلِّمْ عَلَيَّ جَبَلِ الْمَلِكِ بَعَثَهُ الْكَافَّةُ الْأَنْفِ وَالْجَاوِزُ اسْلَمَتْهُ هَادِيًا إِلَى سَبِيلِ الْأَمْنِ بِالْإِيمَانِ
وَعَلَى إِلَهٍ الَّذِينَ أَوْصَحَتْ بِهِمْ لَنَا مَنَاجِي الْعُرْفَانِ وَأَصْحَابِ الَّذِينَ أَظْهَرَتْ بِهِمْ عَيْنَا

سَرَّائِلِ الْإِيْقَانِ أَصَابِعُ عَرْضِ مِيدَارِ مَوْلَانِ كَلِمَاتِ كَرَامِي تَقِيرُ حَقِيرَ غِلَامِ عَلَى
بِخَاصِ بَارِ الْكُسْنِيِّ سَبَا وَالْوَسْطَى اصْلَاحِ الْبَلْغَامِ طَنَّاكَ دَرَايَمِ سَيَاوُنِ قَادِرِ أَنْزِلِ بَدَائِلَ
كُنْهِهِ دَرِينِ سَرْزَمِينِ سَافَتِي اَزْمَرِ اَصْلِ نَدْكَانِي طِيْ كَرْدِيدِ وَبِزَارَتِ آسُودْكَانِ رُوضَةِ مَقْدَرِ
تَوَكَّلْ اللَّهُ مُصَاحِبِهِمْ سِرَّيَا سَعَادَتِ دَسْتِ دَاوُدِ اَحْوَالِ اِقْوَالِ اَشْيَانِ وَدَرْ تَوَالِيفِ
مُتَفَرِّقِ بَطْرِ دَرِ اَمَلِهِمْ غَيْبِ نَجَاطِ عَقِيدَتِ نَاطِرِ الْفَاكَرِ وَكَيْفِ حَالَاتِ سِنِيَةِ اَنْفَاسِ سَنَدِ
اِنْخِوَجِ سُنْمِي بِرُوضَةِ الْاَوَّلِيَا تَرْتِيبِ مِهْمِ وَحَقُوقِيكَ اَنْدِهْ وَحَانِيَتِ اَيْنِ مَحْشَايِ دَرْ كَاهِ كَبِيرِ بَرْدِ خُودِ
سَتَحَقِّقِ شَتَّ بَقْدَرِ اَرْكَانِ اَوَا سَارِ عِمْدِ اَللَّهِ اَسْتَعَانَ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ اَنْفِي نَمَانْدَكِ بِنِصَالَةِ شَتَّ
اِنْجِبْتِهْ نَبِيَا دَاوُدِ كَلَّ بَاوَسَهْ كَرْدِهْ اَزْ قَلْعَهْ دَوْلَتِ بَاوَمَرَا فَا لَصِ الْاَلَا اِنْ شَيْخِ بَرِيَانِ الدِّينِ عَرَفْتِ
اَبِيسَرِ دِلْهَوِيْ بَزَرْكَانِ دِيْكَرِ قَدْسِ اَللَّهِ سَرِ اَرْجَمِ كُوشِي شَاخِ وَاقِعِ شَدِهْ وَطَبَقَاتِ اَنَامِ وَرَغِيَامِ سَحَابِ

انجام ساکن اند و در این مسمومه بر دوشه شتهار دار و چون سلطان اوزنگ نرسید
عالم گیران الله بر هانه دیرین بقعه پشت فطر آسایش گرفت خلف ارجمندش شاه عالم بهایشان
کرد و قصبه چهار سنگین بتین کشید و شهر را بنی و رفیق دیگر بروی کار آمد و درین کوه مسجد ازین
ایبوره نام که در قرون ماضیه حکیم فرمانروایان هشم پرست سنگتر نشان بنهند و در طول نیم کرده
تجانهای عظیم نشان نفع الارکان بعضی شمشیر و بعضی کمانده اند و در دیوارها را سنگها
ترشین کاخانه حیرت جلوه گراسته اند و در محلی ازین تجانها آتشی است و صد گز از بالا کوه میرد
و نه غلیم از آسمان بر زمین نزول میکند و طرفه سیر گاه است تماشا کردنی و در جوار کتل دولت آباد
دره ایست معروف باب پاش دره این تربت کرده مکان شلت طوری واقع شده سابقین
کوی است متعارف در طول ارتفاع و قاعده سدیت از سنگ گچ و در کمال تمانت و زینت
و بن مجلین دولت زمین تخمینا اینه زار است و بهم یافته پراختا و سان است و سایر ملکیت
آبهای روان و نباتات جوان و ثلث دیگر متعارف میوارند و بگیریت و رعایت نکستی میفرست
بلکه حاجی جلین آتشی است در نهایت نصارت پیری و درین محل قابل سنبل سبز کاکل افشانند
و بی تکلف مضمون ظل مند و دوا سنگاوپ مشاهده میشود و نزدیک آبپاش دره وضیعت
وسیع و عمیق بنا بر قلنخان که بر و رایام بچوض قنار شتهار یافته بحریت عین بود این قلنخان
استاد سلطان محمد بن تغلق شاه بود و از جانب سلطان چندی بحکومت دولت آباد پرداخت
و در عدالت و حسن سلوک عدیل و نظیر نداشت احصا این کوهستان در جمیع سویم خوشنوا
است بسیار رایام نزدیکال که کوه و صحرا از و فور سیرانی و حیض و نشو و نما حکم فردوس هم بسیارند

و نظار گیان را بتانگی دل و باغ بهره مندی سازد حاجی محمد جان قدسی گوید **نظم**

در ایام خرد و اوار و دشت	زند و دوا با دم از شبت	ز دلها صبار فیه گرد مال	هو بهشتی با شکال
در و دشت از سبزه فیروز قام	حصارش سنگ مر تمام	نزد کسی درین مرغزار	قبله لاسد بتندی بهانه
نه اریل دیو اربابش خراب	نه بخیل شوشتم آفتاب	جو اند پیران این سر زمین	نه سزانه گداز شست این
نرخش هوا چای صحت بگل	طبیعیان بکایر خجیل	دل غنچه اش نشکند از صبا	باین تندستی که دیده
حصارش کند بر چرخ با	که طالع است بر که باز	مرین قلعه ابو دیا مسیان	که فت از زمین سبزه آریان
در ملک مرم خوش آسوانه	هو شست گوی که فرمودند	نیاید برگی درین بوستان	که گرد و زایش با هم خزان
گل غنچه گدشت فیض سجا	درین ستون جرگل آفتاب	گر از گریه خالی کند بر دل	عجب که دو پای موسی بگل
ببار و اگر بر سالی تمام	درین خاک کاران اندام	بها آتی بیت بر چین	برو مایه از بر شکال و کن
ز غم گشت کایا با سر پو	و کانه گان بر جعد و ش	هوش نجوی از نهشت فرد	که هرگز کسی با قصر نکود

ز پسین بجه بر پده بند و سجا عزیزیت چو ماه نور آفتاب
 زمین کن سیرار و فرو ز فیروزه گلی سحر کبود
 شیخ ربان الدین محمد بن ناصر الملقب بالغریب المافسوی قدس سره از کجمل خلفا و سابق مریدان
 سلطان الشلیخ نظام الدین محمد بن احمد البخاری البدائی الدبلوی و صاحب ولایت و کن است و
 گویند نسبت خواهر زادگی با شیخ جمال الدین المافسوی است حضور بود و در سماع غلو تمام در قص
 طریقی علم و دشت و از بس لطافت طبع و صفاتی محاوره و حالت ذوق و شوق خویش طبعان
 مثل امیر خسرو و امیر حسن امیر محبت او بودند و اکثر اوقات با او مجالست و موانست داشتند و در
 نصیب الدین محمود را و اول قدم خود بملی در خانه شیخ اقامت و شت و اچنانا امامت و میکرد و شیخ

بن عماد کاشانی ملفوظات شیخ برهان الدین جمع کرده سی نهائس الانهاسن بطریقہ قواعد الفوائد حسن
و ملوی ابتدای مجالس آن کتاب از رمضان ۳۲۰ شین و شین و سیمانه است تا وقت حلت شیخ و باد
شیخ حماد بن عماد المتوفی فی ۳۶۰ هجری و سیمانه نیز ملفوظات شیخ جمع کرده سی نهائس الانهاسن
برادر و یگارش محمد الدین بن عماد و رساله در خوارق شیخ نوشته کی غریب الکرامات و دیگر بقیه الغرائب
هر چهار بنظر فقیر رسیده و این هر سه برادر با جمیع اهل بیت خود میرو متعقد شیخ اند و خود و در جمع
و احوال شیخ صرف کرده اند و غیر از رسائل مذکوره توالیف دیگر نیز درین باب دارند شکر الله سیمانه
برهان الدین از عهد صبا توفیق ریاضت و مجاهده یافت فرمود شش سفت ساله سچین بودم که
در خلوت بزرگ کلمه طیب موافقت داشتم و در سیزده الکی بر زبان راندم که متاقل نشوم و در طاعت
و خدمت حق کز انغم اگر شے محکم میشدم و آرزو زینت صوم میکردم بعد چندی والداهم در تزیین شد
در خطاب عرض نکردم اما قلت طعام بجای ساینم که غذای من به هفت لقمه سید کارضعف بجای
کشید که اگر میخواستم بسوی آسمان نیم بجایه بسیار میتوانستم دید چون مادر من نچال معانه کرد سنان را
آنجناب در او اهل حال تحصیل علمی پرورخت و فقه نافع حفظ کرد و از بدایت حال انانیت تجرید لغیر
گزارید و مدت العمر هیچ چیز در ملک داشت و بست پنج سال نماز با او بوضو نماز خفتن او کرد
سی سال صوم داودی گرفت فرمود پیش از آنکه من با خواجه خود بهیت کنم در عالم رویا شایدهم
گویم من در خدقی افتاده ام هیچ وجه بیرون نمیتوانم آمد خدمت شیخ مراد است داد و از خندق بیرون
از رو بعد از آن که در سلک چاکران شیخ داخل شدم این قصه را بعض ساینم فرمود و اتره انما و
از اینجا داده بودیم فرمود و قتی سجدت خواجه عرض کردم از آن نظر که شیخ الاسلام فرید الدین در شای

کرده است نظر بجانب من کنید فرمود نظر با دوستی دیگر عرض کردم که امیدوار شستم فرمود امیدوار
 باشم و هم از و منقول است که گفت وقتی پیش خواجه ذکر بزرگی بازید افتاد فرمود ما هم بازیدی دارید
 باری پدید او بخواست فرمود در جماعت خانه اقبال خان تحصیل در جماعت خانه درآمد و در وقت در جماعت
 خبر و عا گویند کس نبود اقبال با دعا گو گفت که امروز حضرت شیخ در باب ششماچنین فرمود و به نقب بفرست
 آنست که در ابتدای حال از انسانی بدی که آمده غیر بانه بهر سبب و صاحب کتاب حبه المحبه از شیخ زین الدین داود
 و شیرازی قدس سره نقل میکنند که فرمود در آن ایام که شیخ بران الدین قدس سره از انسانی بدی که
 آورد در آنجا مسجد است نزدیک پل چند گاه آنجا فرود آمد مشغول شد حق تعالی برکت قدم او
 آن مکان روشن گردانید و بیشتر خلق رجوع آورد و در آنجا اقبال خادم خدمت سلطان المشایخ
 قدس سره عرض کرد مولانا بران الدین غریب آمده است سلطان المشایخ فرمود و به خلق آنجا
 او شد بنور غریب شیخ بران الدین در اعتقاد بهر از جمیع باران اعلی و ممتاز بود و نائب گوشت بجا
 عیاش پور که مسکن مرقد سلطان المشایخ است نکرد و لعاب بن بجانب میزدخت و بسبب است
 علی بن نبلی و ملک نصرت سلطان المشایخ را با او چند روز شکر آبی بهر سبب بود و در آنجا
 صفایافت و آنجا در آخر عمر بدو گیرفت و قبول تمام یافت و خلق بسیار و حلقه را و است
 صاحب نقب الغراب در احوال برادر خود شیخ حماد می نویسید که سوا زنه نزار نظر بر کس نیست
 بدو در بار او اینچنان ان مخصوص شد ازین قیاس توان کرد و محمد کرمانی صاحب الالوبیا که
 عالینجانب مرید سلطان المشایخ و کتابش دستور جمهر است قصه خلافت شیخ بران الدین غریب
 چنین نقل میکنند که در مرض آخر چون باران اعلی را اجازت خلافت شد خاموش شد و کاتب المرو

وخواجہ شبر که از خدمتگار ان قدیم سلطان المشائخ بود و بچا فرزندان پرورش یافت بخدمت
 حسین گفتند که بخدمت مولانا بران الدین از مردان سابق است و در اعتقاد میان یاران^{اعلی}
 ممتاز چرا شایر که ذکر خلافت او بخدمت سلطان المشائخ نجیم دینا باقبال خادم اتفاق کردند
 اقبال بوقت فرصت مولانا را پیش برد و سپید خاموش نبرد ان محل را بر حاضر بود و سلطان
 در ان حال بر کتفه غلیظہ کتف بالا کشیده بود اما که مبارک از کتف بیرون بود و اقبال عرض کرد
 که مولانا بران الدین غریب بنده قدیم محمد دوم را پائیس میکند و امیدوار محبت شایسته سلطان
 المشائخ چشم مبارک باز کرد و بجانب مولانا و اقبال دیدن گرفت مولانا درین محل زمین بوس کرد
 اقبال در نظر سلطان المشائخ یقینا بها خی خاص باز کرد و پیر این و کلاه که بصحبت سلطان المشائخ
 یافته بود دست مبارک سلطان المشائخ بران کلاه پوشید و مولانا را پوستانید گفت
 شما هم خلیفه اید و درین معرض سلطان المشائخ ساکت بود و سکوت و لیل رضا است و بعد نقل
 سلطان المشائخ مولانا بران الدین چند سال بر قید حیات بود و دست بعیت بخت خدایید
 چون در دیو گیر رفت بر حمت حق چو بیت انتهی کلام سیرالاولیا و برجی از مورخان تا آخرین نو
 که سلطان المشائخ شیخ بران الدین غریب با بفت صدر مد که بعضی آنها پاکی نشین بودند بارش
 خلافت دکن فرستاد و بعضی دیگر نوشته اند که سلطان المشائخ اول شاه متجلی الدین با بفت صدر
 بارشاد خلافت دکن فرستاد و چون متجلی الدین در دولت آباد انتقال کرد و همان روز سلطان المشائخ
 از روی کشف دریافت و این شیخ بران الدین پسید که برادرش متجلی الدین چند سال پیش از ان
 از دنیا کلام دریافت که برادر بر حمت حق چو بیت و بمنزل خود رفته تا تم گرفت روز دیگر سلطان المشائخ

با تم بر پی شریف آورد پیش از فوت خود باندک مدت شیخ برهان الدین را خرقه خلافت و کن حرم
 فرمود و بدان دیار رخصت ساخت بر ضمیر میرزا باب خیرت بود است که قصه خلافت شیخ برهان الدین
 غریب بطریقیکه متاخرین نقل کرده اند ناقص روایت سیر الاولیا پنج دین و وجه و وجه ناقص باو
 تامل شکست میشود و بهمان شیخ برهان الدین غریب در هنگامه تحریک دلی تعمیر دولت آباد حالت
 سلطان المشایخ غفریب دوا و دبر یار و کن شریف آورد و بمصدق حدیث شریف بک
 الاشکاف غریباً وسیعاً و غیرین از مسکن مالوف و استانه سیر حیرت اختیار کرد و لاشک درین حاش
 جمعی کشمیر بیان معتقدان سلطان المشایخ از سکنه دلی بدولت آباد شریف آوردند و آمدن
 دلی و پیوسته بر حضرت سید محمد گسیو دراز از و خواجه حسین و خواجه عمر شیخ زین الدین قدس الله
 اسرارهم درین محضر عام خود مصحح نوشته اند و چون شیخ برهان الدین غریب بآوردان طریقت
 بهیئت مجموعی وارد دولت آباد گشت و ششصد و لایت او درین آفاق طالعوی دیگر کرد و عار با ناهمه
 انوار معنوی بهره مند سازد و مانی را بعبارت مختلفه نقل میکنند و الله اعلم اما قلعان اخبار کسبیت
 تحریک دلی چنین گزارش نموده اند که سلطان محمد تعلق شاه فرمان رسوای دلی که از جمایع عجایب
 بود و کارهای عریب آن پاشا را بآب شیخ مفصل نقل آورده اند خیال کرد که نیروی ثبال ممالک بسیار و قصبه
 من در آمده است و از الممالک کافی را مقرب باید کرد که نسبت او باطراف مملکت هم نسبت مرکز باشد و او را رسید
 اخبار خیر و شر و صلاح و فساد از جهات ممالک محروسه بدارالملک علی السویه باشد و اگر در طریقی حادثه رود و یا امر
 پس آید و در ترتیب و تدبیر علاج توان پردازد پس دایمان درگاه که از طول عرض اقلیم خبر و نشانه چنین
 جهت تحکیم اختیار کردند و گفته چون باعتبار طول و عرض در وسط هند واقع شده که جهت صاحب هند

دارالملک ساخته بود و بعضی از مردم حضور میل سلطان نمیده گفتند یوگیر وسط هند است
 سلطان بخشی از خاک خواست از همسایگی دشمنان قوی مثل سلاطین ایران و توران و دیگر امرو
 غافل مطلق شد و حکم فرمود که دلی را که رشک فرمود برین بود خراب کرده خلق آنجا صفیر و کزک
 و ناهات بگو چنانند و بدیوگیر آورده متوطن سازند و پنج راه و قیمت خانه از خزانه سرکار و منهد و
 منزل سرکار ساخته دو طرف راه درختان سایه دار نشانند تا مترودین آسوده آمد و شنید نایت شهر
 و یوگیر را دولت آباد نام کرده عمارات عالییه طرح افکنند و گرد قلعه و یوگیر خندق کند و بالای کتل دست
 دولت آباد باغات و حوضها ساخت و جمیع امر فرمان فرما و که زن و فرزند خود گماشتند و
 فرستاده خانها سازند و بعد از آنکه سکنه دلی دولت آباد ساکن گشتند از دولت آباد و برآمد بعضی
 قلاع و کن قسطنطین کرد و منظر و منصوب دولت آباد آورده روزگار بجام میگیرانید و رین ضمن خبر سیکه
 ملک بهرام حاکم ملتان بنی وزیرید سلطان محمد لشکر ملتان کشید بهرام را قبل رسانید و بدلی معاود
 فرمود چون مردم اطراف که در دولت آباد ساکن شده بودند پراکنده گشتند سلطان دست سال
 در آنجا مانده بهت تعمیر دولت آباد گذاشت و داد خود و محمد و مه جهانزاد با سایر همکاران و پاسبان
 روانه دولت آباد گردانید و تنفسی در دلی نگرفت چنانچه سحر آواز شغال و در و باد و دوحش صحرا
 از آن بلده صدای برنی آمد و در ششمین ماه رجب و سابعامه بدکن معاودت نمود و بعد چند می گشت
 و همچنان در بیاض پایانی نشسته عازم مراجعت دلی گردید و حکومت دولت آباد بقتل خان سزادوش
 فرمود و فرمان داد که از مردم دلی برکس که در دولت آباد ساکن است اگر خواهد ماند و اگر نخواهد
 بیاید اکثر همای سلطان از دولت آباد قصد دلی کردند چون سلطان بدلی رسید قتل خان را علان

یافت بر تبه که یکسیر غله بفته در هم یافت نمیشد سلطان بعد خرابی بصره آبادانی و بلی توجیه نمود و آیدیم
 بر اصل مطلب وقتی مسافری ترشح بر بان الدین آمد و گفت بر شما برای چه آمده ام کی دین دوم دنیا
 فرمود آن یکی میتوان که ترادین و و چیز رساند فرمود و در خانه که ساکن باشد یا صورتی فرشته گز کند ترشح
 یک است و هر که را خدای تعالی دوست میدارد صحت دید و چنین دل محبت خدا چنانچه در آید فرمود
 که آنقدر که کس از پیش آینه میگزرد و بر دل صبا و لی بگردد و پند باشد فرمود الفقیر کایسأل الله
 استغنیاء و من النکال استیکافا فرمود چیزی که از پیش درویشان برگزیده من المهدی الى اللحد
 یعنی بر کاف و ایم باشد یا وقت مردن فرمود دنیا سایه آدمی میماند چون آدمی بطرف سایه میرود سایه
 پیش شده می رود چون پشت میدهد و بنال شده میآید هر که دنیا را پشت میدهد و بر آب آن کس
 میدهد فرمود امیر سنجر می بلوی لطیفه گفته است که گویند چون آب خورد پای خود ترا ز آب نموده
 و آب نخورد چون میمیرد و پست او را از سرتاپا تمامی بر آید ندانم هم مناسب این گفته ام آدمی آن
 زمان که زنده است میخواهد که گردی جامه و نه نشیند چون بمیرد تمامی در خاکش کند فرمود از شرق
 تا غرب عالم در نظر و ریش چنان ظاهر است که بر کف دست بضمیمه فرمود از زبان کنجشکی شنیدم می گفت
 فرد یک لحظه عنایات توای بنده فوازده بهتر از هزار سال تسبیح و نماز فرمود که اگر پیر میباشم
 که عاقبت کارم بدیست او را دست و اذن حرام باشد فرمود تا آن زمان که مریش پیش نیست
 اگر هیچ شغلی بالا ترا از شاهه پیر نیست فرمود و ریش امانت کسی قبول نباید کرد و زمان کسی
 و گوئی خود در قباله نباید نوشت فرمود چون مسافری بریم رسد و ارباب که آب گرم پیش مسافر داند
 یکی آب گرم جهت دست و روستن دوم شور برای گرم فرمود و نیکو اندکی که بر سبیل آن خرج شود فرمود

در پیشی آنست که هر چه در دست داری بر بی و هر چه در سر نهی فرمود قبول کی قبول نهادی
 و همه فرمود هر که یافت از دلش یا و هر که افتاد از دلهما افتاد فرمود دل بطریق ظرفیت تا آنرا
 که ظرف نیست از بسو است چون ظرف بخیری پر شود از بسو خالی گردید و چنین دل از بسو پاک است
 چون محبت در آید از بسو خالی گردد و به محبت حق برگردد و فرمود زره آتش محبت خرمهاست و بسو
 فرمود در پیش باید که صبر نماید اگر نتواند قنبر کند فرمود مردان خدا از سر جان میخیزند مردان که از
 تنهایی توانند بزرگوار فرمود و السماع دمه و فکره و الباقی فتنه فرمود و یاد می دهی شمس الدین
 برادر زاده خیرین بخوری مرد سخت مشغول و متغرق بود این بیت میخواند فرمود و شهر دارم سر
 گفتگوی کسی در گفتگو است با خودی بی بهین شمس الدین گفتی حرم مرد باغ و تپان مرد است
 یعنی هرگاه مرد از مشغولی مایل شود زمانی با حرم خود نشیند که چون حضرت رسالت پناه شد
 علیه السلام و علم مملول شد با ام المومنین عایشه رضی الله عنها نشسته و فرمودی کلینے یا حیدر افرو
 درخت خود در آفتاب می نشیند و دیگر از سایه میگذرد و میگزرد و اما دیگر از راحت
 رساند و وقتی ایام پر شگال بود در صحن خانقاه و دیوار را بنهر برآمده بود و فرمود و سجده این است
 که این گیاه بنر میگذرد و ایام در سجده تا آنکه چنان خشک میشود و می دمد و فرمود و هر کسی در این
 که از آن میخیزد و نباتات از آن بجای که در زمین است آب میخورد و وقت نشو و نما می آید پس مرد
 و همان جانب است که همیشه در زمین فرو میآید اکنون اگر نماز و سجده کند با رپی این چنین
 و سجده که ما کنیم و بستی بولانا شمس الدین فضل الله عرض کرد که این سجده ای که ترک کردی مرد
 گیر و شیخ فرمود چه گفت من قرآن میگویم یا سیدم عین صلی الله علیه و آله و سلم یا سیدم عین صلی الله علیه و آله و سلم

بنده میکند بر نفس خود میکند و من برای نفس خود عمل نخواهم کرد و شیخ تبسم کرد و فرمود بان
 اینچنین است باید که بعده فرمود حضرت غزالی در کلام مجید بفرماید وَلَیْسَ فَاکْصِدُ اِنْ لَام
 لاجل است حضرت غزالی بجمال کرم خود میفرماید برای پروردگار خویش صبر کن بعد فرمود هر چه
 در زبان تعلق دارد و علم است و هر چه بدل تعلق دارد و عمل نیست این اشتغال باشد است دره
 پیچ جارتعلق ندارد و گفته است که الصَّوْمُ لِيْ وَ اَنَا اَخْرِيْ بِهِ و در حدیث آمده است
 مَنْ تَخَلَّصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا اَظْهَرَ لَهُ يَتَابِعُ الْحَكْمَ فِي الْقَلْبِ خُلَاصَةً لِّتَعْلُقِ و ارد
 اخلاص الله گفت و گفت من صلی الله علیه و آله کسی گوید قل ان صلاتی و نسی و حیاتی هدی لله
 فرموده است جواب نیست الا بحضور القلب مولانا وجه الدین کلا که می شنیدیم که
 اگر تو یاری عیب جوئی بی یاری منی و نیز مولانا یوسف گفتی هر چند قلع عیوب نفس میکنی عیوب بگر
 سر بر نیز نماند بعد فرمود این کمال مرد است که چون مرد کمال سدا در ان نقصان خود نظر افتد
 فرمود وقتی در پیش از کوی میگزشت چنان میخواستند در پیش بیا و گفت ای چنگ اگر تو بدانی
 که چه گویی تا زار تو بگسلد در حال تنه با چنگ بگست او را پسندید که از چنگ آواز می آید
 گفت از یکبار او یار حسن و از بار دیگر یار حسین از اینجا فرمود بعضی مردمان قرآن میخوانند و خبر ندارند
 که چه میخوانند دُیْتِ قَالَ الْقُرْآنُ وَالْقُرْآنُ مِلْعَنَةٌ وَ قَتْلُ کَا کَا سَعْدُ شَبْتِ خَا و شَمِیْعِ مَغْرَابِ اَم
 و نبات پیش آورد اندک اندک تناول میکرد و فرمود من ازین هیچ لذت نمی یابم کاکا بطریق بسیار
 که بشیخ دشت گفت وقتی بود که نان جو و لوبیا آرزو میخورد و دیگر اکنون مغربا و ام و نبات خوش
 نمی آید فرمود من در روع نیکی و هم آن لذت و علالت که از نان جو و لوبیا می یافتم امر و زور درین امر

و بنات نمی یابم صاحب بقیة الخراب از برادر شیخ حاد می آرد که روزی بخدمت شیخ حاضر
 کیفیت سیدن سلطان محمد قلقشاه که قصد کن کرده بود پرسیدیم گفتند که در واریسته چون رسم
 آنجناب بود که از ملاقات اهل دنیا تنگ می آمد دوران ایام چهارش بود بر زبان مبارک راند
 از خداستغالی خواهم که با ملاقات نشود چون سلطان در واریسته خواست به ملاقات شیخ بنیاید
 روز جمعه سلطان در مسجد جامع قطبی نماز جمعه ادا کرد بوقت سواری گفت سمت خانیه شیخ روید
 مبارک پسر میر خضر بنجل سند مشیخ آمد گفت سلطان بجهت ملاقات می آید تا آن زمان سلطان
 با کوه سلطنت نزدیک مشکه شیخ رسیده بود چنانچه صدای وار و وار دیگر سخنان شیخ میر شیخ می
 شنیدند خوانیم تا بیا بیا بوقت حق تعالی در واریسته سلطان چیزی انداخت که عنان گردید طرف
 بگیرد چون همی که دشت بکفایت رسید سلطان محمده نزار تنگ با ملک نایب با یکی که تا بیا
 به روز شاه بخدمت شیخ فرستاد شیخ کا کا سعد سخت را فرمود که آنچه موجود دارد بیا بستنکه موجود
 در فرمود این را ضم کرده ببردیم کن هنوز ملک نایب بسته بود که تمام سیم را قست کردند چنانچه
 اعیان مؤلف را هم وجه تسمت رسید شیخ بجهت سلطان مصلی او فرستاد و ملک نایب را فرمود این
 است بکشو فطیم مرغان در واریسته باشد زن آن پوشد که رشته باشد شریت که را بخشد
 پشت آرنده هم کرده تو بپشت آرنده فقی زنی را صداع سخت عارض شد شیخ آمد و
 گفته فرستاد که این سر را بشکند یا به کشد شیخ قسم کرد و فرمود تا سر او می شکند در واریسته
 آن زن زیر تا و آتش بودگی از راه نادوان افتاد و سر و شکست و خون بسیار آمد و صداع
 زایل شد صاحب غریب الکرامات کوید و رانیکه غایب شهر یکی طرف حضرت دلی روان میشد خادم

وافر السعادت کا کاسہ بنجیب بی افن شیخ اسباب سفر مہیا ساخت و بموقف عرض سائید بہمت
 روان شدن دہلی الحاح بسیار کر شیخ بمقامی کہ مرقد مطہر است اشارہ کرد و فرمود از اینجا رفتن
 نیتم و شیخ در پایان ایام زندگی تا سہ سال صبا فراتش بود گاہ گاہ مینالید و روکاری فرمودند
 کہ نمایند من از رحمت است اگر مکیاست از ذکر حق باز میمانم نمی تالم و نیز در او آخر ایام عمر
 یا از اطلبیہ وصیت نمود و تسبیح سلطان المشائخ را طلبیدہ شد نہاد و در گردن مبارک
 خود انداخت گفتن گرفت مسلما نم دہست رسولم و مریدم اگر نیکو نبودم و نیکو بستہ انصاف
 خود را ہم خود میدہم و بر مبارک بر زمین آورده با بیج سجد بیعت میکرد و دیگر است قیاس
 و فاش گفتہ اند قطم ارباب بود و یازدہ زعفران ہفتصد سی و ہشت بود و سال کہ نہاد
 از سراق قدس و بسوی شیخ ماتا اتقال و مرقد مشورش و وسط حصا روضہ مطہر واقع
 شد محراب و اوراق در اساتید خمین با و الف زیارت حرمین شیعین ادہا شہر و کرا
 فائز شد و در حین مراجعت ازین سفر بکثرت از دہ عشرہ آخر ذی القعدہ ۱۰۵۸ھ اینجمن
 و ماۃ الف دار و روضہ مقدسہ گردید و زیارت خصگان این مکان بہشت نشان گلہای
 فیض بامن دل برچید و این اول مرتبہ است و بعد ازین در مدت اقامت این دیاکتہ
 اوقات در محروسہ اورنگ آباد بسرقت بکرات نامحضور تحصیل این سعادت دست واد شیخ
 منتخب الدین زہر زری زرخش قدس سرہ برادر شیخ بہان الدین غریب از
 مشاہیر اولیاء و کنہت ذکر او در ملاحظہ شیخ بہان الدین غریب قلیل تقریبا واقع شد
 و سیر الاولیاء و نظائر آن بہر ورنیاد اما ساجدین برخی از احوال گذارش نمودہ و الحمد للہ

علیهم قول شد آنست که او برادر خرد شیخ برهان الدین غریب میر سلطان الشیخ
 اما صاحب معارج الولايت نوشته که او برادر کلان شیخ برهان الدین و میر شیخ فرید
 و این ابیات هم خود در معارج انجاء درج کرده نظم نهمین شیخ زریں زرخیز
 از مریدان خواجہ گنجشکر که داول بدو گیر قرا | خلعت زر غریب آید و صبا و روح و لیل و نهار
 شد از نام زریں زرخیز | نیم خوش برآه خیر نثار | رختین چمن برست | سحر امیوسی دار قرا
 خواجہ برهان معینی که آن | زنده زوشت آثار | شد خوش از شامی عبد | کی توان کرد وصف و تمنا
 و نیز صاحب معارج الولايت مینویسد که چون مجاهده و ریاضت بحال رسیده و مرتبه محبوبی
 یافت او را دو خلعت زرین بوقت صبح و شام از عالم غیب درآمدی آنرا بمصافیر حاضر
 کردی و خود استعمال نمودی از ینخت باین اهم مشهور گشت و در زریں فرشت میگوید که هر شب
 نماز تہجد و ریح زرین از غیب آمدی شاه آنرا علی الصباح فروخته صرف و یشون نمودی آنرا
 مشهور بزینش گشت انستی موسی خان جرأت گوید آنجا نمیکه در غدا ز تحبان سازد بزیست
 شیخ حاد کاشانی در احسن الاقوال می رود که شیخ برهان الدین غریب فرمود وقتی مولانا نجیب الدین
 طعام پیش دعا گو آورد گفتیم مرا امر و صوم است گفت افطار باید کرد صوم میتوان گرفت قبول
 نکردم بعد از آن روز بعد از شیخ الاسلام نظام الدین رستم شیخ فرمود پیش فلان طعام بیا
 در نظر شیخ افطار کردم چون از آنجا باز گشتم خواستم که نماز دیگر را بجاعت گزاریم او میگفت
 من گزارده ام بضرورت نماز دیگر بی جاعت گزارده و از شومی آنکه فرمان مولانا نجیب
 رد کردم به صوم از دست رفت و هم جاعت و شیخ رکن الدین کاشانی و فیاض الانفاس میکنند

که شیخ برهان الدین فرمود برادر مولانا منتخب الدین یاری داشت او را سیدی گفندی مرد و نقشبند
بود آن زمان که در دهه هجری هر که پیش آمدی از جنس شکری و دودا و سپید ابرو یکس اسلام نکردی آما
اگر دیوانه زنده پوشی گرد آلودی را دید در پا افتادی و او را سیم کردی فرمود این طایفه
تعییم کردن کار است عظیم انتهی شیخ منتخب الدین بهتم شهر جمع الاول تسع و سبعه و بیست
قدس الش که گفت مرقد پاکش بیرون حصار روضه مقدسه در ایام عرس و مردم زواران
دور دست قصد میکنند و مجمع عظیم الشانی دست میدهند و اجتماعیکه در عرس او میشود در
مشایخ دیگر ازین بقیه کمتر دست میدهند رحمة الله تعالی نجم الدین امیر حسن بن علی
سنجری الدبوی قدس سره سنجری فتح سین مهله و کسر آن و سکون جیم در آن بهمنوب بسنجز
معرب نکر و سنجز و سنجستان عبارت از سیان مندا آمد مسقط الداس امیر حسن منداست
و او از خواص مریدان سلطان المشایخ است متعلق با خلاق صوفیه صافی و متجلی بصفا
رضیه و شامل سینه سلطان المشایخ را بحال امیر حسن فطری و غایتی خاص بود و در
عصر عزتی و مکانتی دیگر دشت ابتدای توبه او چنین نوشته اند که زور سلطان المشایخ را
گذر بر برتری که امیر حسن در آنجا با جمعی از سجن نشا و چیده بود و افتاد چون چشم امیر حسن
سلطان المشایخ افتاد این دو بیت بر غزله نظم سالها باشد که ما هم صحبتیم به اینکه صحبت
اثر باشد کجاست زبانه از دل ما کم نکود فتی حکم ترا زده است سلطان المشایخ
و نمود صحبت با حسن نیت اثر ما دارو چون وقت انابت رسید بود توبه کرد و پنجم دست
سلطان المشایخ نویست و در سنج که رسید و از جمله اقیات صالحات او این است که فی الله

دو موقوفات سلطان المشایخ جمع کرد و از بس تملات عبارات و لطافت اشارات
 مقبول طبایع خاص و عام افتاد امیر خسرو گفتی کاش تمام تصنیفات من از حسن بود
 و این سعادت بادی نصیب من شدی سخنان او شور آفاق و مکریر جرات عشاق است
 سلطان المشایخ را هرگاه ذوق سماع شدی قوالانرا میفرمود که شعر امیر حسن بخوانند
 او را سعدی هندوستان گویند سلاطین و شاهزادگان آرزو مند صحبت او بودند اکثر
 قصاید امیر حسن در مدح سلطان غیاث الدین بلبن است عارف جامی قدس سره است
 فرمود او را در غزل طریقی خاص است اکثر قافیه های تنگ در ویفهای غریب و بخوش
 اختیار کرده لاجرم شعر او را حالتی حاصل آمده است اگر چه در بادوی نظر آسان نیاید اما
 و گفتن دشوار است و لهذا اشعار او را سهل متنع گفته اند ملک الشعر شیخ فیضی میگفت
 امیر حسن آنی دارد که عاشق آن توان شد که امیر خسرو و یوسف مان باش در لطافت
 اشرفی مسطور است که وقتی خواجه ربیماری عارض شد و انعامی است و ادب جماعه فضلا
 مثل امیر خسرو و منصور بدین او فرستند و گفتند که ما را می شناسید یا کیا نیم و آخر گفتند یا
 کیا نیم امیر حسن چشم واکرده گفت بنده سخن اولیم همه فضلا پسندید که و چنین وقت طرا
 از دست نداد و امیر در او آخر عمر در حادثه تخریب دلی رخت سفر بدلت آبا و کشید
 جا بقیه زندگانی با آخر رسانید و آبگاش بیرون حصار رود مقدسه و تاریخ وفات او پست
 نهم ماه صفر است درین روز و اینها در پنجشنبه از ماه رجب الحرج هجوم خلافت و حجاب
 خوانان بسیار بر مقدمه او میثود و مردم دکن او را حسن شیر گویند و این هم چنان مشهور است

که هر شب شیری زیارت آدمی بدو ظاهر است که حسن شیر تصحیف حسن شاعر است و الله اعلم
 شیخ عبد الصمد بن فضل محمد خواهر زاد شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل در اجناس الاصفیاء نویسد که در هر
 وی و هفت عرصه زندگانی او پامال رخس فاشد مخدوم و لیا تایم جلست است انتی اما درین
 تایم ارسال که ذکر کرده یکصد و زائد است و من انفاسه الله سیه نظم ای ماه خوابان کیشی
 با خوشی مهمان کن مرا به و ز آفتاب می خود چون سج خندان کن مرا به دارم لی آتشکده
 آخر خلیل من توئی به بر من فروزان یکدم آتش گلستان کن مرا به و کنج فرقت سالها داد و
 نالیده ام به بهجت و صلت ای پر کیش بایان کن مرا به از زبده خشک شوی تن مستم بر این لعل
 زان می که چشمت مست شد امر و غلطان کن مرا به که نازگاه عوده چندین چه زار می کشتی
 لب بلب من بنده جان کنزن آسان کن مرا به مسکین حسن میگودیت ای وقت عشاق تو خوش
 گر من زایشان نیستم در کار ایشان کن مرا به سید یوسف بن علی بن محمد حسینی
 الدهلوی الدولت آبادی المشهور سید جاویدین زمان مشهور بر احوال والد بزرگوار حضرت سید
 گیسو در از دست قدس الله سرار هم در جوامع الکلم از حضرت سید آرد که فرمود و سرور والدین سید
 گوشه گرفته نماز اشراق میخواند مستعمل و نویسد که خود را از متعلمان شمرد و در سماع سماعی سیکر و نذر الله
 بنیدلغ نماز گفت مولانا نشنوم و در نماز بودم هر چه شنیدم گفتیم معلوم کردم اگر بگویند باز گرد
 اما چون در سماع با هم خیر خیر یکدیگر مطلق است و در خاطر نمی آید و از اعدا اشعور و خبری نباشد حتی
 دیوان را جا با و منسوب است این دو بیت از پنجاست نظم بر یکدیگر دیده ام من اندر عیان بگنجده
 حسن و جمال آن روان در جهان بگنجده پرواز مرغ قدسی خیر لامکان نشانه این مرغ لاسکانه بگنجده

و سید یوسف نیز در هنگامه برنجی دلی بدولت آباد تشریف آوردیم ماه شوال ۱۳۱۰ هـ
 و نشین سبعا به داعی حق را بیک اجابت گفت مرقد مشویش برین حصار نهاده و اتع شد عزرا
 بنزل به و تبریک یوسف برخی از احوال فرزند از جنبد او حضرت سید محمد گیسو در از قدس ^{اسرار}
 مناسب ملکه واجب دیده شد از راه تین و تبرک اگر چه خوابگاه ایشان نیست سید محمد لقب گیسو از
 قدس سره از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود و شاهیر لیاقت و ولادت او چهارم و یک ^{۱۳۱۱}
 احدی و شیرین سبعا به نبت بست دو و سبط حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میرسد
 چهار سالگی در واقعه جلاء دلی همراه پدر بزرگوار نقل بدولت آباد کرد و در صغر سن بتعلیم مشغول شد
 و پیشتر در خدمت جد خود میبود و جد و پدر او هر دو در سلطان الشارح بودند فضايل و مناسبت
 الشارح اکثر از زبان اینها گوش کرد اما سلطان الشارح ازین عالم رحلت کرده بود ناچار
 ارادت شیخ نصیر الدین محمود که درین عصر خلیفه رشتین و وارث ولایت سلطان الشارح بودند
 الله اسرار بهاد و خاطر افتاد و اندیشه مند شد که از دولت آباد تا دلی مسافتی بعید است چگونگی
 رسید ناگاه والده ماجده حضرت سید تقیری لازم دلی شد حضرت سید همراه والده متوجه دلی گردید
 شرف خدمت نصیر الدین محمود دریا و در عمر شایسته که در راه ^{۱۳۱۲} نبت وین سبعا به بار آورد
 و الاسعادت اندوخت و خدمت شیخ لازم گرفت و قدم در راه گذاشت و مجاهده گزشت
 و کسب علم رسمی بهم شتغال شد برخی نزد سید شرف الدین کتبی و سبک پیش مولانا تاج الدین بهاد
 اما پیشتر خدمت قاضی المقتدر بن قاضی رکن الدین اشیر کجی الکندی تمذ نمود و کتب تحصیل
 بترتیب عبور کرد و بعد از ان بکلی متوجه علوم باطن گردید و مبادی سلوک را بهجتاً حصول سبک

چون واقعات خود پیش نصیر الدین میگذاشتند میفرمود بعد بمقام سال کو دی مرا از سر ^{نویسنده}
 است واقعات سابق را یاد دهنده یکی از مردان حضرت سید قدس ستره محمد علی سامانی کتابی
 جمع کرده بمسئلی بسیر محمدی در احوال حضرت سید و خلفاء و مردان ایشان در اینجا بنویسد که چون
 ملک حاجی پادشاه زاده خود مولانا علاء الدین اسندی را برای راوت پیش شیخ نصیر الدین ^{آورد}
 شیخ او را فرید گرفت و فرمود ای ملک زاده ترا بمن صحبت ممکن نیست و چهره گفتن و شنیدن
 توانی صحبت یکی از یاران اختیار کن مولانا علاء الدین در اندیشه رفت شیخ باده دیگر همچون کلمه
 اعاده کرد مولانا علاء الدین گفت آن سید که گیسو دراز دارد و مولانا آقا آن روز نام حضرت
 سید را نمیدانست و گیسوهای حضرت سید نبایت و راز بود تا از آنور سید چون درماع می آید
 بر زمین می آید شیخ نصیر الدین فرمود سید محمد گیسو دراز بیا بلکه زاده را در صحبت خود نگاهدار و بجهت
 تلقین کرده ام این را نیز نصیب برسان آنوقت حضرت سید و مولانا علاء الدین یکجا بودند
 و مولانا علاء الدین انصاری از شافعی از شاگردان شیخ دکن و در مقام آئین آسوده و آکنده ^{بافت}
 و هزاره بر وزن نیند به سافت دو زده کرده است و از گلبرگ مرقد نور مولانا در آنجا گنبد و
 عمارات عالیله دارد و زیارتگاه خلایق است و تمام الحروف و رسم گلبرگ زیارت خاک پاک
 مولانا است گشت اسماصل ملام سیر محمدی ظاهر است بر نیکی سبب تعجب حضرت سید گیسو دراز
 آنست که ذکر کرد پیش شیخ عبدالحق و بلوی قدس سره سید را بدو جهت او باین لقب ^{نویسنده}
 شنیده شده است که روزی سید با چندی دیگر از مردان پای شیخ نصیر الدین ^{نویسنده} در آنجا
 بودند و در وقت برخواستن گیسوی ^{نویسنده} پنازی که دشت در پایه یا یکی بنده او از رعا

از فیروز آباد که شهری نو بنا کرده دارالملک خود قرار داده بود و بگلبرگ آمد و جمیع اولاد و امر او
 ارکان دولت را با استقبال فرستاده باغ از او اکرام تمام شهر در آورده و التماس کرد که این شهر را
 بتوطن خود و نفع بخشند حضرت سید شمس او را اجابت نموده سکونت اینجا اختیار کرد سلطان فیروز
 عالم کامل بود و در اکثر فنون خصوص اصول حکمت طبعی و نظری مهارت تمام داشت و بخدمت میر
 فضل الله انخوشاگر در شید علامه تفقذاتی این همه کسب فضایل نمود و در هفته روز شنبه و دوشنبه
 و چهارشنبه درس میگفت بدین تفصیل زاهدی شرح تذکره و ربیع و اقلیدس و رسمیه و شرح
 مقاصد در علم و کلام و مطلق در علم معنی و بیان و قصد کرده بود که در دولت آباد در صد بند
 حکیم حسن علی گیلانی و سید محمد کازرونی با اتفاق علمای دیگر باین کار مشغول شدند لیکن بنا بر
 بعضی امور که یکی از آن جمله قوت حکیم حسن علی بود کار در صد تا تمام ماند چون سلطان فیروز شاهی
 منش بود و حضرت سید را در علوم ظاهری بآن مرتبه نیافت چندان توجه نمود اما احمد خان پسر
 سلطان فیروز شاه بخلاف برادر اعتقاد تمام پیدا کرد و خانقاهایی بنا ساخت و اکثر اوقات در
 مجلس شریف حاضر شده از کلام صوفیه بهره میگرفت و هرگاه سماع میشد حاضر گشته در روشن
 خانقاه را با انواع احسان مینواخت تا آنکه سلطان فیروز شاه در ششده ماه و ششده روز و نیم
 فرزند گلان خود حسن خان را که شانزده عیاش خفیف لعل بود و ولیع گردانید و از عظمای
 هست او معیت گرفته و نزد حضرت سید کسان فرستاد که در حق او دعا بخیر کرده فاتحه بخوانند حضرت
 بسجده ایستاد و ادیکه چون شهابا و باد شاهی داده اید بدعا و فاتحه فقیر چه حاجت سلطان فیروز
 دیگر باز کسان فرستاد و امحاج و ایام نمود حضرت سید گفت کار فرمایان قصاص و قتل سلطنت

بعد از تو برادر ت احمد خان نام زد کرده اند کوشش نمودن برای گیری بنفایده هست
سلطان ازین سخن متالم گشته آثار بخش ظاهر ساخت پیغام داد که خانقاه قبله نزد کیت
از دوام خلق میشود از شهر بیرون باید رفت حضرت سید لا علاج با اهل و عیال از اینجا بیرون
در کنار شهر جایگه الان مرقد منور است طرح اقامت ریخت معتقدان هجوم آورده خانه
در کمال تحلف جهت او ترتیب دادند و در شصت و شش نفرین و ثمانه احمد خان سلطنت را
از فیروز شاه انشراح نموده بطریقیکه مستقام فرشته و دیگر مورخان گزارش نموده اند از اینجا
پنجم شوال سال مسطور بر او زنگ جهان بانی شست و خود را سلطان احمد شاه خواند و بویکه
که در حق خود مشاهد کرد حضرت سید را عزت بسیار بیا آورد و حلقه ارادت در آمد و چندین
و پرگنات از بگلر که نیاز که تا این زمان که سلطنت تیموری بهست اکثر قریات و پرگنات را بطور
اولاد او متصرف اند و بطبق الناس علی دین ملوک کبیر خلافت دکن بنیاد و مرجع آوردند
وسده سینه را کعبه حاجات ساختند کافه مردم دکن اعتقاد عظمی بحضرت سید دارند بحدیکه شخصی
از اهل دکن پید که رسول الله بزرگترست یا سید محمد گسیو در آن جواب داد که محمد رسول الله
علیه و آله و سلم اگر چه پیغمبر خداست اما بسپان الله محمد دوم سید محمد گسیو در آن چیزی نمی گیرست حضرت
سید بشیر بصوم دوام میگزارانید و وقت پاشت و بعد از نماز ظهر درس میگفت و بشیر درس
علم تفسیر حدیث و سلوک میگفت و گاهی علم کلام دفعه در شصت و ثمانه تا بیست و نه سال
گو ایاری بر ملاقات حضرت سید بگلر که آمد و نهیند عین القضاات فصوص گزینید و خواست
که سوانح گزیند باین تقریب حضرت سید فرمود که من در دلی سوانح را سبق گفتن آنرا کردم

شیخ احمد غزالی رحمه الله علیه را در واقعه دیدم مرا گفت تا نایت کتاب بن بکرت تو میخوایی که
 سبق کوئی گفتم شما پیش مردان نام بکرتید مردان از و چگونه گزیدند شیخ گفت اری بگذرند
 اما شصت و یک بار منی عقب این شصت و یک مرتب گرفت باز شیخ را در واقعه دیدم استاده میخندید و گفت
 مشقت دیدی یا که شصت شیخ فرمود اکنون سبق بگوئی فرمود و وقتی از کنایت بیشتر شنیدم
 اما که باران بود موافقی بسیار در معرض تلف در آمده جانوران سیخوردند زانوی شامی شسته
 میگفت اللهم یا واسع الغفره وسعت علیک ارضنا فیضک یا حیدر کما و هاب یا کریم
 یا ثواب مستحب یا ذم کمال من ایستاده سیده است و زانواران را از فراخی رزق و نعمت لغت
 زیادت شد و استم که لطفه و قهره لطف و موفیق کار من بیشتر از تلاوت قرآن و نماز
 فرمود و ذکر بسیار گویند تا در دل افتد و چون دل ناکر شود زبان را باز و آید که اَلذِّکْرُ بِاللِّسَانِ
 نقله و چون سیر در ذکر آید دل را باز و آید که اَلذِّکْرُ بِالْقَلْبِ سَوَّیةً و اَلذِّکْرُ بِالسُّرْمَةِ
 و می باید که ربط بر دل عقوت زند با محافطت دم چنانکه دل بگذر آید و دمان بکشد و چون شیخ
 شد مقصود حاصل گشت که لا هجرت بعد الفتح تصانیف حضرت سید مطلق تفسیر قرآن بطور
 سلوک تفسیری دیگر بطریق کتاب پنج جزو حاشی کشاف شرح شارح بطور سلوک ترجمه شارح
 معارف شرح عوارف ترجمه عوارف شرح تعرف شرح مفروض شرح ادب اللمدین عربی فارسی
 شرح تمهیدات عین القضاة و غیره و در رسو او کلمه که تا لای است از حضرت سید نقل میکند که گویند
 کسی که درین تالاب غل کند سید شود یعنی نیکیست و از گناهان پاک میگردد و اما عوام ساده لوح
 که حضرت سید فرمود کسی که درین تالاب غل میکند سید میشود و به نیت تحصیل سادت و تسلط استجانی

انتقال حضرت روز و شب و وقت چاشت شانزدهم و یقیناً هجدهم و بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و یکم و بیست و دو
 واقع شد و در کعبه که در نوشت سلطان احمد شاه بهمنی گنبد رفیع الشانی بر مرقد شریف بنا کرده
 مولف و راقی غره حضرت استین مایه دالت بکبر که رسید و زیارت فرار فاضل الانوار و از
 فیوضات حاصل نمود مولانا فرید الدین اویب قدس سره سرحلقه حلقه شیخ برهان الدین
 غریب است چون سیزده روز قبل از انتقال شیخ رحمت حق پیوست شمرت یافت هم از
 طفولیت از حرکات و سکنات او امارات سعادت معانه میشد از و منقول است که پانزده ساله
 بود و که با حال خود و جمعی رستم که آنجا سماع بود و در آن جمعی شیخ مایه شریف دست خالی
 و پاشی شیخ انداخت و ردل نیت کردم که اگر این شیخ صاحب لایت است مرا نعت طاعت طعام
 حاصل آید چون از آن جمیع با گشتیم حق تعالی حب نیا بردل من سر کرد و وقت طعام بر بشا به
 که در روز یکتالی آن بجایه نیتیم خورد و در هر ده سالگی مشرف ارادت سعادت اند و ختم
 آن روز که ارادت آور شیخ فرمود این جوان در نظر من بطریق آده است که مرید سخی مال نیست
 پیر بوده باشد و هم شیخ و حق او فرمود خط نو با خط استاد برابر شده است وقتی دیگر زبان
 به نعمت ظاهری باطنی که دارم ترا تسلیم کردم و فرمود اگر فردا پرسند که در حضرت ما چه آوری
 گویم فرید را آورده ام از قاضی فرید الدین اویب منقول است که گفت روزی با پوچی مولانا فرید الدین
 اویب رستم دیم تنه است و گریه میکند بعد از آن بخود اندر عرض کردم که موجب گریه چه بود و فرمود
 زمان شیخ شده است که بعد از وفات برجا شیخ بنشینم چگونه دلی باشد که از هر که برجا شیخ
 توان نشست از خدای خود تمام که پیش از شیخ ازین عالم بروم آخر همچنان شد و سیزده روز قبل از

[illegible]

موطمان دلی را بدولت آباد روان کرد مولانا کمال الدین سامانه پیشین زین الدین شیر بدو
 تشریف آفرانی فرمود و دوران ایام پیشین زین الدین در آرزوی علم بسر میبرد و بمباره هندس
 علوم و تفهیم عبادت می قیوم می پرداخت و در روع و تقوی جدد و جهد تمام داشت و از پیش
 صدوقیه کمالی محنت و محترزمی نیست شیخ برهان الدین در عهد کوس شینخت میر و غلعله سرود
 و سماع او بکمال اعلی رسیده بود پیشین زین الدین استماع این اخبار متعظم می بود و زبان
 از طعن میکشید و تا آنکه مشکلات چند از علوم بر سبیل امتحان بخیر پیشین برهان الدین نوشت و
 اجوبه شایسته یافت و اخبار با اعتقاد مبدل گردید و در ششست و شصتین و سبعمائه برفاقت مولانا
 رکن الدین عماد کاشانی مولف نفایس الانفاس پیشین برهان الدین دریافت و دست
 اناتب و پیشین در وقت بعیت فرمود و اسی فرزند مرید شایسته گیری روزیکه نظام الحق بن الدین
 مولانا حسام را بارادت مشرف ساخت فرمود و در یکمیل مرید کوشی نه ذکر پیشین زین الدین
 خایت پیشین مرصاد العباد را گزیند و ریاضت شاکه کشید و راند که فرصت منازل ساکت
 کرد و نتهای محاسن صعد و نمود و بتایخ بحدی هم شهر بربع الآخر و در عرض سلطان المشایخ قدس
 شمس سبع و شصتین و سبعمائه بعباده خرقه خلافت ممتاز گشت بدو سه و زار رحلت پیشین بحدی
 و اصاغر مطابق وصیت بر سجاده خلافت نشست و مقتدای عصر و مرجع خاص معام گردید و
 طریقه پیروی و صفیه زندگانی کرد و در چنانکه امرای دولت آباد از سلطان محمد بنی و زنده این
 بسلطنت برآمد و سلطان محمد از دلی برآمد افضیه این فتنه بدولت آباد آمد سلطان الکرام
 دولت آباد را همراه یکی از امرای جانب دلی روان ساخت و پیشین زین الدین هم این سلوک پیش

آوردیم حسن مبارک القلوب گوید آودیه ماه ذی الحجه ششم مع واربعمین سبعمائه سیدگی نمودم
 سلامت دلی مصاحبش که سلطان محمد روان شد بنده کمیند و چن یار دیگر تا حد بلور رسید
 رستم نستی و بعد وصول دلی مزارات بابرکات آنجا را زیارت کرد شیخ نصیر الدین محمود دیگر
 حلفای سلطان المشایخ و اکابر دلی را ملاقات نمود و فیها برگرفت و خلق کثیر در حلقه است
 در آید از آنجمله شیخ الاسلام صدر الدین مفتی دارالخلافه دلی که از سبکاش شیخ شهاب الدین
 سهروردی بود و مولانا نور الدین امام شیخ در باره او فرمود نور کاشفی الدین و او چند
 جزء کلام الله را بحدیث شیخ تصحیح قرأت نموده و بامات نماز ما سرگشت ارشاد و المیزین
 اوست را تم بحروف آنرا مطالعه کرد و کتابت لطیف متقن مطالب عالی و صفا لیه
 باینکه این کتاب را با خود نگه دارند و بران کار بند شوند مقبولست که روز و شب در شهر
 ربیع الاول ششم مع واربعمین سبعمائه شیخ فرمود که دو ماه شد که هر روز یک ختم کلام الله
 بروی پیشوای سلطان المشایخ نمیکند و هر بار با و بعد از آنی صلوٰة فجر باین روضه مقدسه
 میباشم امروز بنایت العالین جلشانه و دستگیری شیخ الاسلام بران الدین که مرا این
 درگاه قبولین فرمود و از آن فضل و کرم شاهه که در جم این بیت از مرقد مطهر سلطان المشایخ استماع
 نمودم فرمود بسیار حسن خود که بانم از تو آسودست به تو حسن منی افزودی خدا هست سیرا
 آخر الامر سلطان محمد از غم و باره شیخ نوشت که ما ایشانرا محترم کردیم اگر خواهند به
 فامت و ززند و اگر خواهند بچمن محترم زادش فرما الله تعالی تشریف ببرد زاده را حله
 ده میشود و اگر خواهند رجوع بدولت آباد کنند سلطان محمد مقرب بر نواحی فوت کرد سلطان

فیروز بر تخت فرمانروایی نشست و بر بصریح استعجال سایه وصول بر حجت دلی انگزد و شهر دوم
 ماه صفر دهم الاثنین ^{۲۵} ششمین و سیمانه شرف خدمت شیخ دریافت و لباس کرد که
 دلی را با قاست خود مشرف سازند شیخ فرمود ای خاوند عالم مرا بگذار که بستانم و آنچه خود بینی
 شیخ بر بان الدین مبرم رعایت نهاد و باره من همین است سلطان روز دیگر سامان سفر از
 نقد و جنس ارسال داشت شیخ زین الدین بقصد زیارت مرقد مشرف شیخ فرید الدین گنجشک را
 اجد و من کرد شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان ایشان و اکابر و شاهزادگان را
 تا حوض شمس مشایعت بردند شیخ نصیر الدین محمود بر کنار حوض شمسی متقبل قلبان شده دعای
 خواند و عمامه از سر فروق شیخ زین الدین بپوشید و عمامه خود را بر سر او گذاشت و بعضی تبرکات از
 سلطان المشایخ و از خود تسلیم نموده بتوابع پرداخت شیخ زین الدین با جود و حسن و دان
 روز و خل شدن اجد و من صاحب سجاده شیخ محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ فرید الدین گنجشک
 قدس الله اسرارهم بر طبق بشارت شیخ فرید الدین بقبال بر آمد با جود کبریا که عمر گرامی
 صد متجاوز بود ادب و احترام و رخصتی غایت بجا آورد و شیخ زین الدین شبانه روز و گنج
 شیخ فرید الدین در سبب مشغول ماند غیر از اوقات نماز بر نمی آمد و شبانه روز چهار قرآن ختم میکرد
 عرصه سه روز مجموع دوازده قرآن ختم کرد و قریب یکماه و اجد و من اقامت در زید و وقت
 صاحب ده بعضی تبرکات شیخ فرید الدین عنایت فرمود و تا یک منزل شایعت نمود شیخ زین الدین
 در حین معاودت و کن بفرم زیارت خواجہ بزرگ مصطفی الدین چشتی رح راه جبر گرفت و بعد
 آن مقام واجب احترام مکلفه در روضه مقدس خلوت گردید و روزی چهار تم مجموع سبب هشت

ختم کرد و فیوضات فراوان اندوخت و مردم بسیار بسجاده او تشریف شدند از آنجا
 متوجه دکن گردید و بعد از طی مراحل قطع منازل دولت آباد را بمقدمه فیض تمام شکست
 برین ساخت و در این ایام خلافت آن دیار قاطب رجوع آوردند و سلاطین و امرائانشه
 بر پیش کشید و بیکدیگر بجزایم خان مازندران حاکم دولت آباد یعنی ورزید سلطان محمد شاه
 لشکر کشید و بهرام خان از معرکه رو تاخته خود را بمرکز برقی و باد بقلعه دولت آباد رسانید
 و سلطان یلغار کرده بدو کوهی بدولت آباد رسیده و در فکر محاصره شد بهرام خان در
 گرداب بحیرت افتاده شب لباس تغییر داده بمترل شیخ زین الدین رفت و چاره کار پیدا
 کرد که اگر فرمان شود قلعه را گرفته اعلام مدافعه را فرارم و اگر امری دیگر منرا در حال باشد بشود
 تا بدان قیام نمایم شیخ فرمود و المشاء و المؤمن الخ چه بود شما در آنست میگویم قلعه
 در آمدن و در بروی خود بستن از خرم و عاقبت اندیشی مستبعد است زن و فرزند را همراه
 گرفته از اموال و اسباب قطع نظر باید کرد و توقف را نکنم بلکه بستم بهین سواره گجرات
 پیش باید گرفت بهرام خان در مترل شیخ نشسته زن و فرزند را پیغام فرمود که جریده بنگ
 بیا نید تا زیارت کرده از انقاس تبر که استمداد محبت نموده باز قلعه در آیم متعاضد ملان
 او محل اعتماد بود و در معامله را فهمیده و سرعت پایان را زین کرده و مردم ضروری را سوار کرده
 بمترل شیخ آوردند و شیخ دست مبارک بر پشت بهرام خان کشیده گفت سوار شو متوجه
 سلامت شال حال شما خواهد بود و بهرام خان متوجه گجرات شد سلطان محمد شاه بزرگراهی
 تا سرحد گجرات یلغار نمود و چون بگریختگان رسید غضبناک بدولت آباد برگشت و عینی بایش

زین الدین علاءه بخش سابق گردیده پیش ازین در اول سلطنت همیشی حاضرانه و نماینده
 با سلطان محمد شاه معیت کردند مگر حضرت شیخ که بواسطه شرب خمر و ارتکاب مناهی با او معیت
 نگرفت و سر او را ریاست خلک سببست که در حفظ شعار ملت محمدی کوشیده سر او علانیه
 پیرامون مناهی نگردود و سلطان بعد معاودت از تعاقب بهرام خان صاحب خاص خدمت
 نزد شیخ فرستاد که در مجلس من حاضر شود و بعد از آن قاضی شهر را فرستاد که بهر نوع شیخ را نزد
 من بیاورد و اگر نیاید برخلافت من اقرار کند و دستخط ثبت نماید شیخ جواب داد و قاضی سیدی
 و دانشمندی مخفی دست کفار افعا و نذر رئیس کفار گفت هر که بت راسخه کند او را مانع
 کردن زندان اول دانشمند را تخلیف کردند و دانشمند بر آیه کرمیه **اَلَا مَن اَشْكٰی دَوْلَةً مُّظَلَمٰیْنَ**
 عمل کرد و بت راسخه کرد و بعد از آن سید را تخلیف نمودند و سید گفت جمعی که دانشمندان
 که در حجت من بهم بست و مع ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبین است مرا نگذازد
 و سجده تقدیم رسانیدن چون نوبت بجهت رسید گفت تمامی عمر من در ارتکاب مناسک
 گزشت نه دانشمندانم نه سید و سرایه من **لَا اِلَهَ اِلَّا الله محمد رسول الله** گزشت اگر چه
 از دست و بهم فردا حال من چه باشد اگر سر از تن جدا کنند من بت راسخه کرده و فی منشی شیخ
 شیخ بعد از بیان این حکایت فرمود من مخفت بلکه برتر از آن مخفت اگر مجلس حاضر شوم
 یا بخلافت تو اقرار نمایم چون انجمن سلطان رسید و خشم شده قاضی شهر را فرمود
 بگو که در شهر من نباشد شیخ بے توقف مصلی بر دوش انداخته متوجه درو مقدس شود و در
 مرقد شیخ بران الدین قدس سره مصلی نداشت و گفت حال مرا بدید که مرا اینجا

بجنبان سلطان از تشددی که کرده بود پشیمان گشت و بنجد شیخ گفته فرستاد که هر چه
 نروند بعد از آن شیخ در روضه اقامت کرد و گزرتی دیگر سلطان محمد بدست خود آن
 نوشته مصحوب الشریعت ترشیخ فرستاد و پنهان تو از آن من باش و
 خوش باشد عشق اتفاقی به شیخ گفت اگر سلطان محمد شاه غازی در حفظ مرام
 شریعت محمدی بکوشد و شرانجامها از ممالک محروسه برانداخته بطریق پدر عمل کند و در
 حضور خلق شراب نخورد و قضاة و علماء و صدور را امر نماید که در امر معروف و نهی منکر
 جاسوسان را نیندازند و دین فقیر دوست ترک کسی نخواهد بود و این رباعی بدست رکن
 تاسم بریم بهانه جوئی نکنم خبر سنگدلی و نیک خوئی نه کنم
 آنها که بجای من بدبیا کردند اگر دست رسد بچونکوئی نه کنم
 سلطان محمد شاه از خطاب غازی که بر زبان آمد جس جاری شد خوشدل گردید حکم فرمود
 که آنرا بر القاب او میفرمایند و بی آنکه در آنوقت میان ایشان ملاقات واقع شد و جلوس
 مراجعت نمود و دو کانهای شراب فروشی از جمیع ولایت دور کرده و در ترویج شریعت
 غرامساعی جمیله مبذول داشت و دزدان و مفیدان دکن که مشهور آفاق بودند و
 قطع طریق شعار خود ساخته روحل و قواقل میزدند و همگی بمبت بدفع آنها گماشته بحکام
 طراف اشارت فرمود که حدود خود را از دزدان و دهنزان پاک ساخته سر را بجهت
 عبرت و مجرائی خدمت روانه درگاه سازند و حکام حسب الامر مابکن دزدان برآمده
 در مدت شش مہ ماہ اثری از آن طائفه واجب الدفع نگذاشته و قریبست هزاره

و زود و حرامی نگذرد که آورده در حوالی شهر از آن سر با چو تره نالستند و راهها از دست
 رهنرمان بمن گشت از آنجا که سلطان محمد این کار را محض برای خوشنودی خاطر شیخ
 زین الدین بنامش رسانید بر آنکه پیوسته با حضرت شیخ ابواب مرسلات و مکاتبات^{مفتوح}
 داشته و لازم اخلاص و اعتقاد بجای شیخ نیز از امر معروف و نهی منکر او خوشحال شد همیشه
 مکاتبات بطرف تعلیم می آورد و ملک راجه سید سلطان فاروقیه بر پانچور مرید شیخ زین الدین
 است و از خرقة ارادت و اجازت یافت ملک راجه و راو اعلی حال از پیشگاه فیروز شاه فرما را
 و بی حکایت تمام میرین مضامفات خاندیس سرفرازی یافته در آنکه چنین و چنان
 بیان سرشتانست و چون تمبر و مهر شمشیر راجه و سران آن ملک را مطیع و منقاد و خواست
 و رفته رفته دستگاه سلطنت برسانید و در آنکه جدی ثنائیه بهمان فانی را و داع نمود
 پسر بزرگ خود نصیر خان را و بعد ساخت و خرقة ارادت و اجازت که از شیخ زین الدین
 یافته بود با و قفوفین کرد و چنین در مدت و دویست سال و کسری که با و شاه علی بن
 خاندان بود و خرقة ارادت و اجازت بطنا مجد طبن هر که و بعد میشد با و میر تا آنکه پناه
 بن راجه علی بنان که خاتم آن ملوک است آن خرقة یافت و نصیر خان شهر پانچور کناره
 آب تنیتی بنام شیخ بران الدین غریب مقابل آن زین آباد آن طرف بنام شیخ زین الدین
 و یک و زبنا و دیرکت حضرتین علیها الرحمه و حسن اعتقاد نصیر خان ممیزی شهر پانچور
 و از آن فرصت جدی رسید که شرح و وصف نتوان کرد و امر و زبانی است زین آباد هم
 قصیده عظیم شد امیرسن کی از مریدان شیخ زین الدین ملفوظات شیخ راجع که ده می باشد به این اقل

پاره ازان کتاب درین جریه نقل کرده می یاریم حسین گویشی بنده کینه سپید
 این بیت چندی در نظم کفی حزنا یا نواله الصب آن تری : متنازل من یقوی
 معطلت قفرا به بس است غم عاشق دیوانه اینکه بنده منازل محبوب از محبوب خالی
 فرمود و منیل براسی نشسته اند که باطن مریدان را بزرگ حق معبود گردانند بلکه حق که استغنی
 از حنی و لا سماء و لیکن یسعی قلب عبدی المؤمن چون باطن کسی بحق بزرگ حق
 معبود گشت فهو المراد و اگر غور باشد معطل مانده هیچ مصیبت و غم بالاتر از ان نباشد مرد
 پس این دو بیت بیت نظم یا عاذل العاشقین مع فیه : اصابک الله کیف
 تشکله : و فی قواد الحب دهنی آخر نادر الحیدر این ها به احقر السبا از او
 هر دو بیت از ابی الطیب تبنی شاعر مشهور عرب است ترجمه اش اینکه اسی ملائکه عاشقان
 نگذارند و بی را که راه کرده و ایشانرا خدایتی چگونه راه میسای آن کرده را و در دل عاشق
 آتش عشق است که گرمترین آتش و دوزخ سردترین آتش عشق است امیر حسین گوید
 حضرت شیخ فرمود آتش دوزخ با آتش عشق کجا برابر آید ابراهیم علیه السلام را گفتند فرمود آتش
 عظیم افزونتر است از آتش و در آن آتش خواهد انداخت گفت چه باک نادر قلبی آخر من نادر
 فرمود : و چون فروای قیامت بکلم و عده که ملائکه جحش و دوزخ انداختند که هر
 امتلاقت و دوزخ گریه هلال من یزید پس جلای مومن و کافر را و آرزو که و ان منکدر الا
 و آخر ها چون دوزخ نور مومنان بنده بگریزد و فریاد کند که خیره یا مومن و ان نور
 اطفاء ناری یعنی بگذرای مومن پس بدستی که نور تو خاموش کرد آتش را پس مومنان

بگذرند و آتش در کافران چسبید فرمود کسانیکه در طلب دنیا گردیدند و حرص می پند
 بستور فراش میبازند پروای غفلت در دیده شان فرو گشیده اند میدانند که مگر را ستم کرده
 چون ناگاه پرده بردارند خود را هم در قدمگاه نخستین آیند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ
 أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
 فرمود نصیحت بطریق کنایه بایگفت بحکایتی و نظیری بحال کسی چون صریح گویند خصوص
 باشد نصیحت چه نصیحت او نصیحت خصوص آنچه در عالم گویند نصیحت آنچه در عالم گویند نصیحت و آنچه
 صریح گویند خصوص سلطان اشیا نظام الدین فرمود و کلامنا اشاره فاذا اصابعنا
 صار جباریکم پسید اگر مردی بجا پیروز داشت و آن سپر باطل و بد یا دیگری پیروز گردد فرمود
 او را فرض است با دیگری پیروز کردن زیرا که اگر مردی حتی نماز گزار و چون دانست که قبله است
 و گیر است همان سمت ماندن روان باشد و مقصود از قبله توجه حق است که ابراهیم علیه السلام
 گفت اِنِّی وَجْهٌ دَجِیْلٌ الَّذِیْ فُطِرَ السَّمَوَاتِ اِلَا دُخْ حَسْبِیْ مَا اَنَا مِنَ الْمُنْشَرِّکِیْنَ
 و حق از جهات نمره است و چنانکه کعبه قبله ظاهر است محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبله باطن هر که توجه
 آنحضرت کرد و بحق اِنَّ الدِّیْنَ یُبَایِعُوْکَ اِنَّمَا یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ فَمَنْ یُعٰدِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ
 اَطَاعَ اللّٰهَ قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ وَیُخْرِجْکُمْ مِّنْ ظُلُمٰتٍ اِلَیْ نُوْرٍ
 عَنْهُمْ اَصْحَابِیْ کَا الْجُحُوْمِ یَاۤیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِنَّمَا کُنْتُمْ رَسُوْلًا لِّعَالَمٍ
 یافته اند هر یکی قائم مقام مصطفی و قبله طالبان خداست و این طائفه را علمای حق است که
 با وجود علم و رفیق و رایشان سستی باشد چنانکه باری تعالی پیغمبر را علیه الصلوة و السلام خطاب

لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رِجْبًا اَمَا كُنْتَ تَعْلَمُ
 وارشیحی را از خود گرفته اند و ارشیحی کمال نیافته قبله نیستند متابعت ایشان محض ضلالت است
 اینهمه شیخان فراتر است از پیرانند بت زیر پرست فرمود در کار دین متابعت بهترین از خود باید کرد
 و این ظاهر است که در کار دین متابعت کمتری از خود و مثلاً مروی دوست تنگه دار و اگر او
 خواهر بر طریق کسی زندگانی کند که چارصد تنگه حاصل دارد و نصیحت شود پس او باید که بر طریق
 کسی دو که صد تنگه حاصل دارد صد تنگه دیگر در صدقات و خیرات به تمام دنیا خوش گذریم
 دین فرمود نیکو دان تربیت مردمان از عیوب مرضعه مویخته اند اگر مرضعه از ناخوردنی با پر شیر کند
 مزاج فرزند صالح شود و الا انجمه در فرزند اثر کند فرمود مردان خدا تبسم آهی خبر که در علم
 عقل خلق بگنجد لاجرم تکفیر و تضلیل کنند کاروان از مضر بر دین آید و متر تعقیب کفیان گفت
 اِنِّیْ لِاِحْدُرَّیْحٍ یُّوسُفَ لَوْ کَانَ تَقْدِرُ دُنِیْ اَوْ اُکْثَرُ بِاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِیْ ضَلٰلٍکَ الْبَعْدِ
 سوگند خوردند و آن و لام ناکید در آوردند و اضلال را تقدم وصف کردند و دیگر قصه موسی و
 در نبوت خضر اختلاف است بعضی بنی گفته اند و بعضی ولی و موسی علیه السلام پیغمبر مرسل صاحب
 شریعت و کلیم الله و با چندین کمالات از خضر علیه السلام صحبت فرمود جواب یافت اِنَّکَ لَنْ
 تَشْتَطِیْعَ مَعِیْ صَبْرًا اِنْ رَأَیْتَ حَقِیْقَیْ هَیْکَلِیْ فَاَکْبِرْ اِلَیَّ فَاَعْلَمُ اَوْ یَحْمَدُ اِلَیَّ فَاَعْلَمُ اَوْ یُحْجِزُ
 موسی علیه السلام میگوید سُبْحٰنِیْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَاَلَا اَعْصِیَ لَکَ اَمْرًا اَوْ اَمْرًا
 و فور علم بان شاء الله مقید میکند و خضر بی تا مل حکم میکنند و سه جا این امر را مکرر میآورد و آخر
 شد که خضر علیه السلام گفته بود و قُلُوْبُ الْعٰشِقِیْنَ لَمَّا حُبُّوْنَ تَرَوْنَ مَا لَا یَرٰهُ السَّٰخِرُ فَوْهًا

فرمود هر که قناعت را ترک دهد و بجزص مبتلا شود شیطان او را سنگ فلاخن سازد و هر جا
 که بدو اند فرمود آن سنگ پنجه میشود و دو دو تو و آن سبطه پنجه میشود و دو دو تو و فرمود و محمول
 آن باشد که حق تعالی فرماید وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَنَجَّوْهُمْ مِنْ غَمٍّ مِمَّا كَانُوا فِيهِ وَنَهَضْنَاهُمْ إِلَى قَوْمٍ غَيْرِهِمْ
 در ملک ملوک و این را در عالم ظاهر نشان است درخت میوه دارد و نوع است بعضی تنه دارد و تنه
 چون خرما و نخل که بار خود را خود حاصل است و بعضی بی تنه و ضعیف چون انگور که بار او دیگر
 حاصل است هر که کارهای خود را بحق حواله میکند ضرورت او را برگیرد و افتاده نگذارند و از همه
 حال و مقامات بگذرانند و حاصل او عنایت حق باشد فرمود وقتی پیش و نشنیدی تعلیم میکردم
 روزی شکایت انبای روزگار در میان آمده انشمنه فرمود مولانا زین الدین این عالم کون
 فساد است در اینجا راحت میطلبی بیا قصه و پرورده بشنود در خانه ما درختی است گل بسیار کرده است
 از سبب شیرینی و لذتی که در ماده کلهاست پرندگان حقیر و ضعیف بیرون از قیاس جمع
 بودند کنجشکان پیداشده بودند و آن پرندگان ضعیف را خوردن گرفتند ناگاه گریه که در خانه
 بود قصه کنجشکان کرد کنجشکان ترسیده پریدند ناگاه سگ آمد و قصد گریه کرد و گریخت
 پسر که برخواست و از سبب گریه بگسار بجایند من میجوستم که بسبب گریه پسر از بنام
 مادر او نگذاشت اکنون بین مولانا را مطلق بی دیگر پسر را مطلق بی دیگر مادر او را مطلق
 دیگر و کلمه آخر اذ لک تقدیر العزیز العلیه فرمود و هر کسی را در غزلت نیست مختلف است
 او فی اینکه از شر خلق خلاص بیاورد و این یک پایه بالاتر که شر خود را از خلق دور ببرد و فرمود
 الصَّوْفِي لَا يَجَاوِزُ مَهْلَكَهُ يَعْنِي مَهْمًا وَهَمًّا وَخَرَجَ بِنِجْمٍ خَدَّاهُ كَمَا بَشَّارَةٌ مَرَّةً

کلمات المشایخ جنود الله تعالى في الارض ساكنان بدین جنود نفس شیطان او
 ظفر باقیه اند فرمود حق تعالی خواجگان مارا همه وقت یاری کرده است و کذلک حق
 علینا نصر المؤمنین فرمود بنده گان را از جناب باری تعالی سر اسراست باست مثلاً چون
 بول بیرون آید و هنوز فرمود نهجاست جای دیگر و شستن جای دیگر اگر خارج بول نشویند روا
 باشد زیرا که کم از دام شریعت چون منی بیرون آید غسل فرمود حکم شد که تحت کل شجرة
 جنابة بول باقی نماند و خروج آن وضو است و منی با اختلاف ظاهر در خروج آن غسل است
 تا معلوم شود که سر اسراست باست فرمود ولا ترن الخلق بمیزان نفسك و وزن نفسك
 بمیزان الموقنین لذی فضله و افلاسك یعنی وزن کن خلق را بر ازوی نفس خود
 و وزن کن نفس خود را بر ازوی ارباب یقین تا به منی افزونی سرای ایشان و پیوسته
 خود عزیزی از مردمان شیخ زین الدین او لا کتابی نوشت منی بدلیل الساکین شستن را
 کلمات قدسیه ثانیاً کتابی در سلک تحریر کشید بهش حبه الطلوب من مقال المحبوب
 و ثانیاً کتابی تألیف کرد و حبه المحبه نام نهاد و بعد مراجعت شیخ از وی این نسخه بنظر ارقم آمد و
 رسیده نواید بستم پنج طاقات در قید قلم آورده آغازش هفتم ماه رجب خمس و خمسين
 تا آخر ایام جناب شیخ رحمه الله تعالی در اینها بنویسد منی سخن در عشق و محبت افتاد و فرمود
 ز غفل اندیشه بازاید که مردم را بفرساید گرت آسودگی باید بر عاشق شوی غافل
 پس چه باید کرد در حصول عشق باید کوشید و در پناه عشق باید افتاد و تا از همه فتنها و محنتها بجا
 یایند و هیچ راهی سوی حق نزدیکتر از راه عشق نیست بول نهفولی سوال کرد عشق عطا می است

یا تفصیلی فرموده ارسال انبیا و تنزیل کتب و اظہار او یا جمیع برای تعلیم و تحقیر عشق است
 بی نور اتباع رسول صلی الله علیه و آله و سلم بی نور ولایت شیخ این را نتوان یافت زیرا که
 شیاطین اجن و الائن را نهایت نیست بی ولایت یکقدم بر دشمن نهند قل انکم
 تحبون الله فانبتنونی یحببکم الله بعدہ و یحببکم الله بعدہ و یحببکم الله بعدہ و یحببکم الله بعدہ
 آن ہم است اما از چندان بقایا شد زیرا که در حمایت نور ولایت و نبوت نیست بمان
 ولایت و نور از صفت ضلال فارغ اند انک تھدی الی صراط مستقیم سخن در بیان
 که محرم و از چندان تعلقی نیست فرمود بزرگی بود گریه و دشت برابر که طعام پیش آن بزرگ
 میکشید بزرگ به استیادی فریاد کردی و زری طعام پیش آن بزرگ کشیدند یاران دیگر هم
 بر سر طعام نشسته بودند گریه آمد و محبت قطعه گوشت از کاسه برد و آن بزرگ گفت گریه
 حرکتی غیر عادت کرد و تفحص کنید یاری و پر رفت دید که بجای آورده است با نادم و حال آن
 باز گفت آن بزرگ فرمود تا آن ساعت که تنها بود و اتفاقی هیچ سونیکه و اکنون که بجای
 مضیحت شد سخن در حیل افتاد فرمود که در آن شرط مطلوب نباشد شروع است فیا که اگر
 مرد ویرا طلب آمده باشد و او را ملاقات مطلوب نیست از سبب مخالفت طبع یا بر عین
 یا ترک او را و او غلامی از فرستد آن غلام دست بر دیوار یا در رند و گریه خواهد اینجا
 و در دل اشارت بسوی دست خود کند یا خواهد بر آبی سوار شود و گویند خواهد سوار است
 اینچنین حیل درست باشد اما حیل که در آن شرط مطلوب باشد حرام است این برود و نظیر در
 کتاب است شروع در قصه ممتزایب علیه اسلام که اگر مقاومت کند ظلم باشد و اگر نه

سوگند افند و منوع در قصه مهر داد و علیہ السلام قوم او را فرمان شد که روز شنبه صید ما
 کنند و آنوقت روز شنبه روز عبادت بود چنانچه امروز از آدینه قوم حیده کردند و مغانا
 کافتند شنبه نای پر شدی یکشنبه سیکشیدند و باب عمل بے ریا فرمود در ویشی تلباوت
 کلام العذر مشغول بود و زیاده دید که درون خانه می آمد آیتی برای شنوایدن و زو مانند خواند
 و زو چون دانست که کسی بیدار است باز گشت خواب بر و ویش غلبه کرد و در خواب دید
 گوئی قیامت قائم و فرمان شد که اعمال نندگان بسنجید در نوبت در ویش چون تلاوت
 این شب سنجید آیتی که بلند خوانده بود سنجید در ویش گفت اینم تلاوت منست گفتند
 این آیت برای حق نخواهدی فرمود عمل هر چند مخفی باشد اخلاص را آن زیاده تر وقتی در
 خانه بزمی از صحرا آورده هر چند میوخت آتش در نیک گفت چون نقص کردند معلوم شد که
 ویش در آوردن بزم از عقب آه و یواز مولانا زین الدین را گیه گاه ساخته بود قاضی
 صدر الدین مفتی دار الخلافه دہلی و مرید حضرت شیخ گفت اگر ریاضات جمیع مشایخ بزمین
 استیسان سنجید کف مجاہدہ استحضرت راجع آمد سہذا و حوصلہ وسیعہ و زنی داشت شیخ زین الدین
 روز یکشنبه است پنجم شہر ربیع الاول وقت نماز عصر در شہر جدی و سبعین و سبعمائہ قدم
 معمورہ اخروی گذشت لفظ ملا و تالیخ یافته اند در مرض موت مطلقا چیزی تشاؤل نکرد
 ہمین آب میخورد و درین ایام نماز با بقیام ادا کرد و بیچ سستی و غفلت و سستی فرو نگذاشت با سجدہ
 و تسبیح و تہجد می بست شخصی عرض کرد که درین محل قیام از تسبیح و تسبیح فرمود و باری
 حدیث عمل کرده ایم من یعمق قاعدا و تسرول قایما اللہ اللہ سبلا لا ادواء لک و ہمین ایام

عرض کرد که بموالی کوه روضه بسیار سروسخت در خانه دولت آباد شریف باید فرمود
 گذارید که برستانه شیخ یا ششم آخر همین جا خواهند آورد و این بیت بر خوانده اگر خبازه سعد
 بکوی دست برند زین حیات نگو نام و مردنی بسعادت روز نقل خواجده شهاب الدین
 و خادم بعضی یاران شیخ بران الدین مثل مولانا شمس الدین فضل الله و مولانا تاج الدین احمد
 و غیر هم حاضر بودند مولانا شهاب الدین عرض کرد که یاران عرضی دارند اگر فرمان شود که بر
 نمایند فرمود و ششم باز یاران تصریح کردند که وصیتی باید کرد و کسی خلیفه باید ساخت که وصیت
 مبارکت خدیش شیخ بر شیخ بران الدین وصیت کرده بود ساکت ماند کسی خلیفه نکرد و حاج
 مرید گرفتند و چون وقت نماز دیگر آمد زمانی مغلوب مولانا شهاب الدین خادم پاسبان
 گرفت و عرض کرد که مخدوم وقت نماز دیگر رسید است بجز و آنکه این حرف بگوشت میستند
 بر صلی آمد و نماز تمام او کرد و بعد از ادای فرض سربارک بسجده گزشت و جان شیرین بجا
 آفرین سپرد و مصرعه اگر میرد کسی یاری این مرگ خواجگاه ملاک پناهنش در و در
 روضه مقدسه علیحد از مقبره شیخ بران الدین غریب سر شاه جلال الملک
 بکنج روان قدس سره از بزرگان قدام و خاصان درگاه کبر است قدم دوم و
 دین دیار بر زبان قدم بزرگان چشمتیه مقدم میدارند و میگویند بلفوظات شیخ تلج
 حوادث رفت نباید آن احوال و منقود گشت اما بزرگی و ولایت او طبقه بعد طبقه مجد
 رسیده و امر و زمر قدس نورش مهبط انوار برکات و کعبه حاجت ارباب حاجت و عمارت
 عالی دارد و در و امان کوه مطبوعی واقع شده مشرف با بکر عسقی و سیحی که دعوی شیعی است

می نماید و اطراف آبگیر راویارین زمین و اکثر شیده اند و نهایت قنات بجا برده و در ششم شکار
 این مکان و نشین کیفیت خاص بهم میرساند و آنچه میگویند که این شاه جلال پیش از حاکم
 تبریزی است که ذکر او در کتب شیخ چشت بسیار واقع شده بسبب آن شیخ نجم الدین مصلح
 الاسلام دلی از آن شهر در آمده اصلی ندارد و شیخ جلال الدین تبریزی از دلی بر آمده بنگاله
 رفت و در همانجا عالم محقق فرامید شیخ عبدالحق دهلوی و راجا الانیار مسفر را دید
 جلال الدین تبریزی و بنگاله است یزار و تبرک بکلی شیخ خوشی حسن و رنگزار ابرار و
 الفضل در اکبر نامه مینویسد که خوابگاه او در بندر و یوکل از بنگاله واقع شاه حاکم
 ستره مولد او بجا پور و از دور مان سیادت است سلسله از او شیخ عبدالحق
 جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق شاه حاکم در پیشاه متاب او مرید شاه
 فتح الدین و او مرید شاه رکن الدین نوری و او مرید شیان الله و او مرید شاه حمید
 و او مرید شاه بدالدین حقانی و او مرید شاه عبد الوهاب محرم راز و او مرید الدین
 شاه کوین و او مرید نسیم الدین صاحب دوست و او مرید سید زین العابدین و او مرید
 سید عبد الرزاق و او مرید پیر بزرگوار خود حضرت شیخ عبدالحق و جیلانی رضی الله عنه
 شاه حاکم را مجذوب طور بود و خلایق و خدمت او اعتقاد کلی داشتند در کوه روضه
 مقدسه سکونت اختیار کرد و در او اسط سلطنت عالمگیر را شاه رخت سفر بجا نم
 بست و در تکیه خود مدفون گردید ام و زائران گاشت جامی با هفت است و در رسوم
 ابرار این این قطعه زمین را تپا زنی دیگر است و تمام کومستان روضه شیخ جاسنبر

باین خوبی کل نمیکند و در اینجا بگیرد دل پذیر است که اطراف آن کوه احاطه کرده مگر در سمت
 برآمد آب که در خطیف سدی بسته اند بلند و در سحر پشنگال این آبگیر حسن عجبی پیدا می کند
 گویا آئینه است و در سحر سبز با گلین الماس است در خانه مینا کار و این آبگیر نمری عظیم
 کنده بر دفته آورده اند اکثر شهر را آب ازین نهر میرسد مخفی نه ماند که قبر سلطان او نگین است
 عالمگیر انار الله برمانه در خط شیر شیخ زین الدین قدس سره واقعه شده باشد این پادشاه
 عالیجاه از غایت ظهور مستغنی از زمان آرائی خانه بیان سب ولادت او در شصت و
 سبع و عشرين و الف و جلوس او در شصت و ثمان و ستین و الف و خل حق تاریخ است
 و انتقال او بجوار لایزال و الله ثمانه عشر و مائه الف عالمگیر از جهان رفت تاریخ و
 درین مکان اشرف دو نظام الملک مدفونند یکی نظام الملک برهان شاه بجزی و
 احمد مگر که احوال او را موضحین مفصل نقل کرده اند و فائق در الله اصدی و ثین
 و تسع مائه اگر چه استخوان او را یکبار با نقل کرده اند اما بقیه جسد همین جا خاک گردیده و بر اثر
 گبندهی ساخته اند و امر و زبانیست و در سال مذکور سلطان محمود دولی گجرات و سلام شاه
 فرمانه دایمی بی تیر ازین عالم رحلت کردند و میرانا اعلام علی پسر محمد ششم فرشته صاحب
 تاریخ مشهور گوید فی ثلث عشر سنه خسرو از وال آید بکمال که بعد از عدل شان و از الامان
 علی محمود شاه بن شاه گجرات که همچون دولت خود نو جوان بود و دوم سلام شاه سلطان
 که در بستان صاحبقران بود و سوم آمد نظام الملک بجزی که در ملک کن خسرو
 زمین تاریخ فوت این خسرو و چندی پرسی زوال خسروان بود

دوم نظام الملک آصفیاه بن غازی الدین خان فیروز جنگ بن عابد خان
 روح الله را و احمق تا ما بچه لواهی سلاطین اسلام بر سواد سهند و ستان تافته امیر
 باین جلالت شان برسند امارت قدم نگذاشته اختراطلع این صاحب اقبال از
 آغاز عمر تا بحسام بر دایرج ترقی صعود نمود و از عهد عالمگیر تا عهد محمد شاه در هر عصر کن
 سلطت و مدار الهام خلافت بود و قریب سی سال بابالت تمامی صووبات دکن پر خست
 و مدارکی که قلم و چندین سلاطین ذوی الاقدار بود و از کنار دریای زرد تا اقصای
 سیت بندر را پیش در قفبه تصرف داشت و فتوحاتیکه حیرت دیدم زرم آزمایان و زنگا
 با شمع ظهور آورد و در باب استحقاق راجحیات و برت خردان نواخت ساز
 و علماء و مشایخ و یار عرب و ماورالنهر و خراسان و عجم و عراق و هند آوازه قدر وانی
 استماع یافته رو بکن آوردند و در غرضت خطی از احسان عام اندوختند و ولادت
 او در ۲۸ شنبه ۱۰۸۰ و ثمانین و الف و ابتدای ایالت دکن در ۲۳ شنبه ۱۰۸۱ و ثمانین و الف
 و گلشت بیست و هشت چهارم جمادی الاخری روز یکشنبه آخر وقت عصر ۱۱۶۱ هـ
 و ثمانین و الف زیر خیمه در سواد بر مان پور واقع شد نعش مطهرش بروضه شهد آورده
 پامان مرقد شیخ بر مان الدین غریب قدس سره مایل جانب قبله خجاک سپردند و در وقت
 فراغ از مهمات ملکی متوجه شعر میشد و اصف تخلص میکرد و از سناج طبع و فادست
 تا شهید خجیر فرنگان یارم کرده اند
 اسوس که با طبع تباران نیست گوارا
 سر به چشم قیامت از عیارم کرده اند
 اسے باغ و قاف آب و هوا یکے تو داری

از خصایم مطلب مطلب دیگر بنجالی و این قدر است که آنهمان رزم کنند
 و درین سال محمد شاه فرمانروای هندوستان و عثمان و الدوله قمرالدین خان
 وزیر اعظم نیز معالم جاودانی حسر اسید را رقم الحروف گوید **نظم**

سه رکن مملکت هند از جهان فرستند	فنا و حیف سه دریکانه از کف دهر
برای رحلت هر سه یافتیم تاریخ	نماند شاه زمان با وزیر و صف دهر

و بیست را رقم الحروف کردیم به نظم	
گشت تاریخ چون کشیدم آه موت شاه و وزیر و صف جاه	

دیگر متوجه بهشت تاریخ یافته ام توافق اسم نظام الملک و توافق مدفن و توافق
 سه رکن عظیم شان از کشور هندوستان و توافق مرتبه اعداد و عشرات یعنی احد
 و ستین و توافق اسم مورخ سابق و لاحق از عجایب اتفاقات است بر ضمیر آئینه نظم
 بو شمعان جلوه ناست که نامه پروازان را در طرح تو الیف اغراض مختلفه منظور میباش
 و خلاصه اغراض نیست که اگر صاحب دلی نظر التفات را بر جاوه سطور جولان و هر ^{طراوت}
 نقوش را بدعای خیر و آرزو نمایی هستی جلوه ظهور بر وجه حسن بنیاید که علم کمال
 مولف حاصل باشد بنابر علی بن ابی طالب زاوین شین خمول خود را در شناس مطالعه
 کنندگان میاز و فقیر غلام **عسکری** مختص نماید آئینه نبأ و الواسطه اصلا و ابدا
 مولد و فشار و کجانی نماید و پیشین طریقه در تاریخ است و پنجم صفر است و ششم
 و الف لباس سستی پوشیده و در ریعان آگاهی سرشته تحصیل علم بدست آور و در

از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میرطفیل محمد بگرامی طاب ثراه
مرتب گردانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب و غیره از خدمت قدس
منزلت علامه مرحوم جدی و استاذی میر عبدالحلیم بگرامی طاب مضجع اخذ نمود و در
وقایه و بعضی فنون ادب و غیره از خدمت والا درجت میرسید محمد خلف الصدق
علامه مرحوم مرقوم تمذکر در در ۱۱۳۳ السبع و ثلثین و مایه و الف شرف بعیت جناب سلطان
السید رفیع میرسید لطف الله المعروف بشاه لدن بگرامی قدس سره اندوخت
در ۱۱۳۵ خمین و مایه الف مطابق کلمه سفر از بگرام باراده حرمین شیرین زادها الله
شرفا و کرامته برآمد در ۱۱۳۵ احدى خمین و مایه الف مطابق کلمه عمل اعظم این مقام
عظمی حاصل کرد و مدینه منوره علی بنوری اصوله و تحت تسمیه خدمت شیخا و مولانا الشیخ
محمد حیات اسدی المذنی کنفی مدامایم حیات و افاض علینا من برکاته صحیح بخاری
قرأت نمود و اجازت صحاح سته و دیگر کتب حدیث فراگرفت در یک منظم صحبت
شیخ عبد الواب الفطاوی المصر الکی المتوفی فی ۱۱۳۵ سبع و خمین و مایه و الف نور الهدی
در یافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود و در ۱۱۳۵ ثلثین و مایه و الف مطابق کلمه
سفر بخیر عیان بجانب هند مطوف دهشت و از راه بندر سورت سرس بدری کن
کشید و از آن سال تا صین تحسیر این کلمات که ۱۱۶۱ احدى و ثلثین و مایه و الف
ست درین دیار بطور وارستگی بسر میرد امید و ارست که فردا قیامت
در زمره حنابلیم این عمر فای کرام محشور شود و رب اغفر لی و لیوالدکما انت

يَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَكَّلْ عَلَى مُسْلِمٍ وَاحْتَفِظْ بِالصَّالِحِينَ
وَاجْنِبْ رَعَوَانًا وَنَحْمَدُ اللَّهَ
رَبَّ الْعَالَمِينَ



<p>922392</p>	
CALL No. {	ACC. No. 1842
<p>آزاد، میر غلام علی</p>	
<p>روشنی الاولیاد</p>	
<p>T320409</p> <p>Nasir</p> <p>28/4/09</p>	<p>LIBRARY</p> <p>MUSEUM</p> <p>ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY</p>



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

